

پژوهش علوم سیاسی

شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۲۴-۱

دریافت: ۸۴/۷/۴، پذیرش: ۸۴/۱۲/۲۲

عوامل ساختاری مؤثر بر رخداد انقلاب اسلامی در ایران

یحیی فوزی*

چکیده

این مقاله به بررسی علل ساختاری رخداد انقلاب در ایران می‌پردازد که در واقع علل دراز مدت مؤثر بر وقوع آن است و تلاش می‌کند تا به این سؤالات پاسخ دهد که عوامل ساختاری مؤثر بر رخداد انقلاب در ایران چه بودند؟ و هر یک چگونه بر رخداد انقلاب در ایران تأثیر گذاشته‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها به بررسی تحولات ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوران تاریخی معاصر پرداخته شده و با روشی توصیفی تحلیلی، پیامد تحولات این ساختارها در ایجاد عدم تعادل و در نهایت انقلاب تحلیل گردیده است.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، عوامل ساختاری، علل رخداد انقلاب.

به طور کلی دربارهٔ پدیدهٔ انقلاب سه نظریهٔ کلان وجود دارد. یک نظریه پدیدهٔ انقلاب را به عنوان بازی بازیگرانی که در صحنه حاضرند و انقلاب را می‌سازند، مورد تحلیل قرار می‌دهد و نقش اراده کارگزاران و فاعل مختار را در ساختن انقلاب، اساسی و تعیین کننده می‌داند. از این منظر، انقلاب به مثابه یک فعل متعدی جلوه می‌کند و در نتیجه انقلاب را یک پدیده ممکن و محتمل الوقوع می‌داند و بر این امر تأکید دارد که وقوع آن ضروری و گریزناپذیر نیست و نظریهٔ دوم که انقلاب را جدای از خواست اراده و انتخاب فاعل مختار و بازیگران حاضر در صحنه، یک فرایند ضروری می‌داند و به مثابه یک فعل لازم آن را تحلیل می‌کند. آن را فرایندی می‌داند که خواسته یا ناخواسته و ضرورتاً رخ می‌دهد و در واقع ساختارهای کلان و تاریخ باعث پیدایش می‌شوند به این دلیل معتقدند که انقلاب‌ها رخ می‌دهند و ساخته نمی‌شوند یعنی رهبر انقلاب با علم به ساختارهای موجود، انقلاب را هدایت می‌کند هر چند این گونه نگرش‌های تک بعدی در مطالعات انقلاب به چشم می‌خورد اما در نگرش‌های جدید در مطالعات انقلاب، به طور عمده بر رویکردهای تلفیقی و ترکیبی از دیدگاه ساختارگرایانه و اراده گرایانه تأکید می‌گردد که در آن‌ها انقلاب را نتیجه مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و غیرساختاری می‌بینند و نگاهی چند سطحی و چند وجهی به آن دارند و معتقدند دیدگاه‌های یک بعدی به هیچ وجه پاسخگوی تبیین انقلاب نخواهد بود و در واقع مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و ارادی در سالیان سال و دهه‌های گذشته دست به دست هم دادند و شرایطی را برای وقوع و تحقق چیزی به نام انقلاب فراهم کردند.

در واقع علل رخداد انقلاب در ایران را می‌توان به دو دستهٔ عمده علل ساختاری و علل ارادی طبقه‌بندی کرد. از علل ساختاری می‌توان به عنوان علل درازمدت و میان‌مدت، و از علل ارادی به عنوان علت‌های کوتاه‌مدت و شتاب‌زا یاد نمود. در واقع علل انقلاب را باید چند وجهی و چند سطحی دید و دیدگاه‌های یک بعدی به هیچ وجه پاسخگوی تبیین انقلاب نخواهد بود. اصولاً در بررسی علل ارادی به نقش کارگزاران^۱ توجه ویژه‌ای می‌شود و عواملی همچون نقش رهبری، ایدئولوژی و بسیج مردمی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

1. Agent.

در این مقاله به بررسی علل ساختاری رخداد انقلاب در ایران که در واقع علل دراز مدت مؤثر بر وقوع آن است می‌پردازیم و به این سؤال پاسخ خواهیم داد که عوامل ساختاری مهم مؤثر بر رخداد انقلاب ایران چه بودند؟ و هر یک چگونه بر رخداد انقلاب در ایران تأثیر گذاشتند؟

اصولاً جستجوی علت اساسی انقلاب در تئوری‌های ساختارگرا همچون برخی از انواع نظریات مارکسیستی، فونکسیونالیستی و دورکهایمی، توجه اندیشمندان را به پیدایش نوعی عدم تعادل در جامعه پیش از انقلاب می‌کشاند خواه این عدم تعادل در حوزه اقتصادی و نتیجه سنخیت نداشتن نیروهای تولیدی و روابط تولید خواه در حوزه اجتماعی و فرهنگی باشد و یا عدم تعادل میان سیستم‌های فرعی نظام اجتماعی و یا میان آرمان‌های اعتقادی و وضع ناموزون فرهنگی یا در حوزه سیاسی و عدم تعادل در ترکیب نخبگان و گروه حاکم باشد.

تصور عمومی این تئوری‌ها این است که در وضعیت تعادل، نیروی همبستگی بر نیروی گسستگی غلبه دارد اما با ایجاد تحولات ساختاری به تدریج با گسترش نیروهای برهم زننده تعادل، وضعیت به هم می‌خورد و شرایط برای تحول و نهایتاً رخداد انقلاب فراهم می‌آید (بشیریه، ۱۳۷۴:۲۲).

بنابراین تئوری‌های ساختارگرا در مورد انقلاب، بحث علیت را از زمان پیدایش ناهماهنگی و عدم تعادل مورد نظر آغاز می‌کنند. بر اساس این تصور، عموماً جامعه‌شناسی جوامع نامتعادل منطقاً پیش از جامعه‌شناسی انقلاب قرار دارد. به عبارت دیگر فهم چگونگی فروپاشی نظم اجتماعی در درجه اول مستلزم شناخت ریشه‌های عدم تعادل ساختاری در آن جوامع است (Johnson, 1964:126).

بر این اساس علل ساختاری به عنوان عواملی دراز مدت موجب وقوع نابسامانی‌های اساسی و عدم تعادل در نظام اجتماعی می‌گردند. این نابسامانی‌های عمیق و پیچیده در واقع همچون شیارهایی هستند که علل ارادی به عنوان علل کوتاه‌مدت در درون آن‌ها به حرکت درمی‌آیند. علل کوتاه‌مدت هیچ‌گاه بدون وجود علل ساختاری نمی‌توانند به انقلاب منجر شوند.

در این پژوهش به منظور بررسی شرایط ساختاری مذکور به بررسی ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر شکل‌گیری انقلاب می‌پردازیم و ضعف‌ها و بحران‌های این ساختارها به

عنوان عوامل زمینه‌ساز بحران نهایی منجر به انقلاب را بررسی می‌کنیم.

ساختار سیاسی متصلب

ساختار سیاسی ایران در بسیاری از دوره‌های تاریخی و از جمله در دوران قاجار و دوران پهلوی ساختاری بسته، استبدادی و اقتدارگرا بوده است. به طوری که بسیاری از محققان از واژه‌هایی همچون استبداد شرقی، پاتریمونیا، برای رژیم‌های قدیمی ایران و از واژه‌هایی همچون سلطانیسم، نئوپاتریمونیا و بناپارتیسم برای تبیین تئوریک ماهیت دولت پهلوی استفاده کرده‌اند و به تحلیل دلایل این استبداد پرداخته‌اند. در واقع نظام سیاسی در دوران پهلوی نیز ادامه نظام اقتدارگرا و نخبه‌گرای دوران قاجار است که در آن تنها ماهیت نیروها با توجه به شرایط جدید بین‌المللی تغییر کرده بود.^(۱)

در دوران پهلوی به‌ویژه پهلوی اول به رغم این که اقدامات بنیادینی در راستای توسعه یافتگی صنعتی اداری و نظامی انجام شد اما در صحنه توسعه سیاسی، آن‌ها نه فقط مخالفان خود را عقب راندند بلکه کسانی را هم که در به قدرت رسیدن ایشان نقش اساسی داشتند از راه‌های مختلف (اعدام، تبعید یا خانه‌نشین کردن) از صحنه سیاسی خارج کرده و تمام قدرت و اختیارات حکومت را در دست خود متمرکز نمودند. هر چند بر کناری رضاشاه از قدرت در ۱۳۲۰ و روی کار آمدن پهلوی دوم چشم‌اندازهایی را مبنی بر تحول در وضعیت موجود ارائه کرد اما محمدرضا شاه نیز همانند پدرش البته در موقعیت خاص تاریخ و با ملامت بیشتر هیچ نوع انعطاف‌پذیری برای اقدامات و انجام تغییرات در ساخت قدرت بسته سیاسی خود که مشارکت و انتقادپذیری را تشویق و ترغیب کند، نداشت (از غندی، ۱۳۷۶: ۱۱۶-۱۱۴).

مخصوصاً بعد از کودتای مرداد، ۱۳۳۲ و با سرکوبی نیروهای سیاسی (ملی، مذهبی و چپگرا)، دولت به تدریج با حمایت‌های مالی آمریکا به سوی گسترش ارتش و سازمان‌های امنیتی به عنوان مهمترین پایگاه‌های قدرت خود حرکت کرد و با افزایش درآمد نفت، استقلال عمل خود را از گروه‌های اجتماعی افزایش داد. این امر شاه را قادر ساخت که کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشد. نهادها و رویه‌های دموکراتیک در ظاهر و به صورت قانونی همچون انتخابات، مجلس، قوه قضائیه هنوز پا برجا بود ولی نبود یک جبهه مخالف سبب شد که شاه بتواند نهادها و رویه‌های قانونی مذکور را که جامعه می‌توانست به وسیله آن‌ها حکومت را محدود سازد، براندازد

(گازپوروسکی، ۱۳۷۳:۳۲۶). سیاست‌گذاری حکومت به گونه‌ای روزافزون به سمت متمرکز و شخصی شدن پیش رفت و راه‌های قانونی تأثیرگذاری گروه‌های اجتماعی بر حکومت به تدریج از بین رفت. شاه در این سال‌ها به جای نوسازی نظام سیاسی عمدتاً قدرتش را بر سه پایه اصلی یعنی نیروهای مسلح و امنیتی، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد و به این وسیله فاصله و استقلال خود را از گروه‌های اجتماعی افزایش داد (آبراهامیان، ۱۳۷۷:۵۳۵). در این راستا افزایش تعداد نیروهای مسلح و نیروهای امنیتی همچون ساواک، بازرسی شاهنشاهی و رکن دو ارتش به عنوان مهمترین پشتوانه حفظ نظام سیاسی در اولویت قرار گرفت. در این راه از کمک‌های آمریکا نیز به شدت برخوردار بود و به وسیله این نیروها به آزار گروه‌های سیاسی و سرکوب درخواست‌های گروه‌های اجتماعی پرداخت.

در این دوران تصمیمات عموماً به وسیله شخص شاه و با مشورت گروه محدودی از مشاوران قابل اعتماد که نمی‌توان آن‌ها را نماینده منافع گروه‌های اجتماعی معینی دانست اخذ می‌شد که اسدالله علم، اقبال، شریف‌امامی، هویدا، آموزگار، فردوست، نصیری، اویسی، طوفانیان از جمله آنان بودند. از سوی دیگر به علت نقش بی‌چون و چرای شاه در تصمیم‌گیری، سازمان‌های حکومتی اختیارات مستقلی نداشته یا اختیاراتشان اندک بود. نخست‌وزیر صرفاً از سوی شاه برگزیده می‌شد و کابینه‌های سایه‌ای که شامل مشاوران نزدیک شاه می‌گردید و تابع محض اراده او بودند به تدریج شکل گرفتند (اسناد لانه جاسوسی؛ ج ۷: ۱۲۷-۱۰۳). این اقدامات سبب کنترل گسترده شخص شاه بر مقام‌های حکومتی شد و بیش از پیش توان استقلال عمل فردی آنان را تحت الشعاع قرار داد. همچنین اختیارات استان‌ها کاهش یافت و تمرکزگرایی افزایش پیدا کرد. دو مجلس قانون‌گذاری (سنا و شورا) به آلت دست حکومت تبدیل شدند از آن جا که نیمی از سناتورها انتصابی بودند در حقیقت این مجلس به عنوان ابزاری در دست شاه به شمار می‌رفت و هیچ‌گاه مشروعیت لازم را پیدا نکرد مجلس شورا نیز که قبل از کودتا از اهمیت خاصی برخوردار بود بعد از کودتا زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار گرفت و تنها شمار اندکی از نامزدهای محبوب مردم به مجلس راه یافتند و در سال‌های بعد حتی این تعداد اندک با فشار شدید حکومت مواجه شده و از راهیابی به مجلس بازماندند و مجلس (مخصوصاً بعد از مجلس بیست و یکم) چیزی جز یک مهر امضا برای تأیید تصمیم‌های شاه

نبود (گازپوروسکی، ۱۳۷۳: ۳۲۶).

فعالیت احزاب سیاسی بعد از کودتا ممنوع شد اما شاه در سال ۱۳۳۶ تصمیم به ایجاد دو حزب رسمی ملیون و مردم گرفت تا به ظاهر یک سیستم سیاسی رقابت آمیز را پدید آورد و نیروهای اجتماعی طبقه متوسط نوین را در آنها سازمان دهد.

رهبری این احزاب با دو تن از مشاورین وی یعنی منوچهر اقبال و اسدالله علم بود و به دلیل این که نیروهای امنیتی مانع تأسیس احزاب سیاسی دیگر بودند این دو حزب به صورت تنها مکانیسم های قانونی برای مشارکت در امور سیاسی در آمدند اما به دلیل فقدان مشروعیت مردمی، نتوانستند بیش از چند هزار عضو را بگیرند. تقلب های انتخاباتی مجلس بیستم نقطه عطفی در بی اعتبار کردن این احزاب گردید و باعث تغییر در آنها شد (Binder, 1962:221-226).

روی کار آمدن دموکرات ها و کندی در ۱۳۳۹ در آمریکا و برنامه های اصلاحی وی فشارهای بیشتری را بر رژیم شاه برای ایجاد فضای باز سیاسی و انجام اصلاحات در کشور وارد آورد که موجب تحریک نیروهای اجتماعی مخالف ملی- مذهبی و حزب توده گردید اما این آزادی های سیاسی نسبی با سرکوب قیام مردم علیه غیرقانونی بودن رفتارند شاه که در ۱۵ خرداد سال ۴۱ انجام شد دوباره محدود گردید و دوره جدیدی از تمرکز و استبداد را که برخی محققین از آن به استبداد نفتی (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۷۹). تعبیر می کنند فراهم آورد.

در سال ۴۲ حزب ایران نوین (طرفدار ملت) جایگزین حزب ملیون شد. این حزب از سوی گروه کوچکی از تکنوکرات های جوان به رهبری حسنعلی منصور تأسیس شد. این حزب خود را طرفدار اصلاحات انقلاب سفید معرفی می کرد و حزبی حکومتی بود که از سوی ساواک و دفتر نخست وزیر کمی مالی دریافت می داشت (گازپوروسکی، ۱۳۷۳: ۳۳۱).

این حزب تا سال ۵۳ به صورت یک شبکه پیشرفته برای دربرگیری نهادها در آمد و تقریباً ۹۰٪ اتحادیه های کارگری و تعاونی های روستایی را کنترل می کرد و با بسیاری از صنایع های بازاری و سازمان های بهداشتی، سوادآموزی و توسعه که در اثر انقلاب سفید به وجود آمده بود پیوند و ارتباط داشت. این حزب شصت و هفت روزنامه و مجله منتشر می کرد و شبکه ای از کانون های جوانان را در سراسر کشور به گردش در می آورد و حتی اقدام به تأسیس یک دانشکده برای آموزش مدیران سیاسی کرد اما علیرغم این اقدامات هیچ گونه مشروعیت همگانی نداشت و نهادی مردمی به شمار نمی رفت (همان).

در سال ۵۳ شاه از شکست حزب ایران نوین و ناتوانی حزب مردم برای جلب پشتیبانی از سیاست خود دچار سرخوردگی شده بود و حتی نمی‌خواست انتقاد محدودی را که خواه ناخواه در سیستم دو حزبی پدید می‌آید تحمل کند ناگهان هر دو حزب را از میان برداشت و به جای آن سیستم یک حزبی و حزب رستاخیز را به دبیر کلی امیر عباس هویدا یک تکنوکرات بهایی مسلک پدید آورد. به این امید که این حزب به صورت نیروی محرکه‌ای برای بسیج کنترل شده توده‌ها درآید، اما علیرغم تهدیدات شاه مبنی بر این که هر کس عضو حزب نشود باید از ایران بیرون برود، این حزب نیز مشروعیت همگانی زیادی نیافت.

هدف حزب رستاخیز در اصل هدایت درخواست مشارکت سیاسی نیروهای جدید اجتماعی بود. مشارکت، شعار حزب بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲:۱۶۲). در واقع هدف، پاسخگویی هدایت شده به درخواست نیروهای تحصیل کرده جدید و طبقه متوسط نوینی بود که خواستار شرکت در تصمیم‌گیری بودند. تئوریست‌های حزب عمدتاً کارشناسان جوان علوم سیاسی، تحصیل کرده در دانشگاه‌های آمریکا بودند که متأثر از آثار ساموئل هانتینگتون استاد علوم سیاسی بوده اعتقاد داشتند که تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است چنین حزبی به حلقه پیوند دهنده سازمان‌مند میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد و دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت. بنابر این خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. البته گروه نامبرده این نظریه هانتینگتون را نادیده می‌گرفتند که در این عصر مدرن جایی برای پادشاهی وجود ندارد و همچنین از این هشدار وی غافل بودند که حزب نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده‌ها بلکه باید حلقه رابطی باشد که فشارهای جامعه را به دولت و دستورات دولت را به جامعه انتقال دهد (آبراهامیان، ۱۳۷۷:۵۴۲).

بر این اساس حزب، هدف اساسی بسیار روشنی داشت و آن تبدیل دیکتاتوری نظامی از مد افتاده به یک دولت فراگیر تک حزبی بود. این حزب توانست با تشکیلات خود تسلط و نفوذ دولت را بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری و توده‌های روستایی و تا اندازه محدودی بر طبقه متوسط مرفه به ویژه بازار فراهم آورد (همان، ۵۴۴). این حزب در نهایت در سال ۵۶ و به دنبال تشدید مبارزات سیاسی مردم منحل گردید.

در همین حال اعمال خشونت و سرکوبی مهمترین ابزاری بود که علیه دیگر مخالفان سیاسی

اعمال می‌شد و رهبران سیاسی گروه‌های ملی و چپ به شدت سرکوب شده و یا سکوت کردند و رهبران مذهبی نیز در تبعید و زندان به انزوا رفتند.

هر چند فضای باز سیاسی ناشی از فشارهای کارتر که با روی کار آمدن دموکرات‌ها در ۱۳۵۶ در آمریکا به وجود آمد زمینه را برای فعالیت برخی گروه‌های سیاسی در کشور فراهم آورد اما این اقدام مقطعی نیز تحولی جدی را به وجود نیاورد.

در مجموع سطح پایین نهادمندی سیاسی و ماهیت شدیداً شخصی قدرت سیاسی و انحصار سیاسی و گسترش روابط غیررسمی در صحنه سیاسی کشور و خاصه بخشی^۱ از جمله ویژگی‌های اصلی حوزه سیاسی در این دوره محسوب می‌شد که همگی نشان از استثنا شدن حوزه سیاسی از هر گونه تحول و اصلاحات می‌داد که این اقدام آسیب‌پذیری رژیم و زمینه‌سازی برای انقلاب را تسریع کرد.

ساختار ناموزون اقتصادی

ساختار اقتصادی ایران به تدریج از زمان صفویان تا زمان قاجار از اقتصادی خودکفا به اقتصادی وابسته تحول پیدا کرد (فوران: ۲۹). از جمله عوامل مؤثر بر این تحول را می‌توان نفوذ استعمار در ایران، جنگ‌های ایران با روسیه و انگلیس، قراردادهای سیاسی و اقتصادی با این کشورها از یک سو و ضعف و ناکارایی سیستم سیاسی و استبداد و فساد دولت مرکزی در ایران از سوی دیگر دانست. این وضعیت منجر به عقب ماندگی و ناکارایی ساختار اقتصادی در ایران شد.

در دوران حکومت رضاشاه، اقداماتی با حمایت انگلیس که خواستار یک دولت مرکزی مقتدر بود، در ایران انجام گرفت و منجر به تحول اقتصادی و صنعتی در کشور شد و زمینه‌های شکل‌گیری اقتصاد شبه سرمایه‌داری در ایران فراهم آمد. اما مهمترین دوره در تحول اقتصادی در دوران معاصر ایران را می‌توان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ذکر کرد. در این مقطع، حمایت آمریکا و درآمدهای نفتی در کشور، زمینه جهش‌های سریع در ساختار اقتصادی ایران را فراهم آورد.

1. Patronage

پس از پایان کشمکش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که به نفوذ گسترده آمریکا در ایران انجامید توجه به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای اقماری و مخصوصاً ایران که در معرض تبلیغات کمونیست‌ها قرار داشت جزء اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا به منظور حفظ ارتباط این کشورها با جهان غرب محسوب می‌شد. بر این اساس در سال بعد از کودتا (۱۳۳۳/۱۹۵۴) ابوالحسن ابتهاج - اقتصاددانی که در آمریکا تحصیل کرده بود - به سمت سرپرست سازمان برنامه و بودجه کشور منصوب شد. و با کمک وی به تدریج اعضای عضو انجمن تحصیل کردگان آمریکا در این سازمان جذب شده و این گروه به کمک مستشاران آمریکایی مدیریت برنامه تحول ساختار اقتصاد ایران را به عهده گرفتند. این برنامه تحول مهم ساختاری را در اقتصاد ایران به وجود آورد. آن‌ها با پشتوانه کمک‌های مالی گسترده آمریکا و بانک جهانی و درآمدهای نفت، برنامه دوم عمرانی پنج ساله کشور (۴۰ - ۳۵) را طراحی کردند^(۲) و در این راستا، زیر نظر دانشگاه هاروارد یک بخش اقتصادی برای سازمان برنامه تأسیس شد.

هدف برنامه دوم، گسترش زیربنای اقتصادی ایران به ویژه سیستم‌های ترابری و ارتباطات و نیز ایجاد صناعی برای جانشین‌سازی واردات بود. صنایع جانشین واردات تا اندازه‌ای از راه فراهم آوردن سرمایه‌های بزرگ از سوی دولت و از منابع خارجی صورت می‌گرفت.

هر چند در آمد نفتی ایران پس از موافقت‌نامه نفتی اکتبر ۵۴ (۱۳۳۳) به سرعت بالا رفت ولی سیاست‌گذاران آمریکا بر این باور بودند که ایران به مدت چند سال دیگر نیاز به کمک اقتصادی برای اجرای امور مربوط به بهبود وضع اقتصادی خود دارد تا به ثبات سیاسی درازمدت دست یابد. بر همین اساس به جای برنامه کمک اضطراری اقتصادی که پس از کودتا به اجرا در آمده بود در ماه نوامبر ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) برنامه پایدارتری تحت عنوان وام‌ها و اعطای کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران به اجرا گذاشته شد که بخش اعظمی از هزینه‌های دولت و در سال‌های بعد هزینه برنامه مدرنیزاسیون اقتصادی را تأمین کرد.

در نتیجه در این برنامه که با هدف گسترش زیربنای اقتصاد ایران طراحی شده بود، طرح‌های زیربنایی مهمی آغاز شد که این روند زمینه را برای برنامه‌های بعدی فراهم آورد.

سومین برنامه عمرانی در سال‌های (۱۳۴۱-۴۵) هنگامی آغاز شد که تحولات مهمی در صحنه

سیاست خارجی و به تبع آن در سیاست اقتصادی کشور به وجود آمده بود. روی کار آمدن دولت کندی در سال ۱۹۵۹ در آمریکا و تأکید وی بر تسریع اصلاحات در کشورهای جهان سوم، فشارهای بیشتری بر شاه مبنی بر تعمیق اصلاحات مورد نظر آمریکا در ایران وارد آورد. کندی بر اساس منافع استراتژیک آمریکا معتقد بود که «تنها پیمان‌های نظامی نمی‌تواند بر کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی، راه خرابکاری [کمونیست‌ها] را در آن‌ها باز کرده کمک نماید. آمریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم‌رشد فقط از نظر نظامی توجه کند. هیچ اسلحه و قشونی نمی‌تواند بر رژیم‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند ثبات و استواری ببخشند» (همان). وی بر این اساس بر ضرورت تسریع در اصلاحات همه‌جانبه در این کشورها به منظور از بین بردن زمینه‌های اجتماعی گرایش توده‌ها به شعارهای عدالت خواهانه کمونیست‌ها، تأکید می‌کرد. در این راستا، ایران از اولویت خاصی برخوردار بود. کندی با ورود به کاخ سفید به زودی یک نیروی کاری ویژه را برای بررسی وضعیت ایران، ترتیب داد که سرپرستی آن به عهده دستیار وزیر خارجه آمریکا (فیلیپ تالبوت) بود. این نیروی ویژه در ماه مه ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰) طی گزارشی توصیه کرد که باید از اصلاحات در ایران حمایت شود و از نخست‌وزیری امینی به این منظور حمایت گردد (گازبوروسکی، ۱۳۷۳: ۲۲۳). گرچه ممکن نیست که دامنه اثر فشار آمریکا را برای ایجاد اصلاحات بر شاه تعیین کنیم ولی مقام‌های دست‌اندر کار آمریکایی بر این باورند که فشار آمریکا نقش مهمی را برای ایجاد اصلاحات در این دوره‌بازی می‌کرده است (اسناد لانه جاسوسی، ج ۲۰: ۲۲).

از سوی دیگر نظریه‌پردازان آمریکایی، در این سال‌ها با ارائه نظریات جدید خود، به کشورهای جهان سوم توصیه‌های تازه‌ای کردند تا بتوانند آن کشورها را به راه‌نوسازی مورد نظر خود رهنمون سازند و با سوق دادن آن‌ها به سمت اقتصاد سرمایه‌داری و تشویق به رشد اقتصادی، زمینه را برای ایجاد آرامش سیاسی مطلوب در این کشورها فراهم آورند در این راستا در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) روستو اقتصاددان آمریکایی نظریه توسعه خود را در کتاب مراحل رشد اقتصادی «مانیفست غیر کمونیستی» (Rostow, 1960) ارائه داد که تأثیر زیادی بر نظریه‌پردازان توسعه در ایران و تکنوکرات‌های سازمان برنامه و بودجه - که به‌طور عمده تحصیل کرده آمریکا بودند - بر جای گذاشت.

بررسی برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم که از سال‌های ۴۱ تا ۵۶ طراحی و اجرا شد و همچنین اجرای طرح اصلاحات ارضی در اوایل دههٔ چهل به خوبی تأثیر از الگوی مذکور و نظریات روستو را بر این برنامه‌ها در ایران نشان می‌دهد.

هدف برنامه سوم عمرانی کشور (۱۹۶۳-۶۷/۱۳۴۱-۴۵) با تأثیرپذیری از رهیافت‌های فوق صنعتی کردن سریع کشور و زمینه‌سازی برای رشد استراتژی جایگزینی واردات بود. این برنامه که به کمک مشاوران آمریکایی در سازمان برنامه و بودجه طراحی شد از برنامه‌های قبلی فراگیرتر بود (Razavi & Vakili, 1984:23-25). زیربنای اقتصادی و صنایع سنگین، از جمله صنایع فولاد و دیگر فلزات و پتروشیمی و ابزار و ماشین آلات طراحی گردید و در نتیجه آن رشد سالانه تولید ناخالص ملی به ۸٪ رسید.

در کنار برنامه سوم، اصلاحات ارضی نیز با فشار دموکرات‌ها در آمریکا به مرحله اجرا در آمد و ساختار اقتصادی اجتماعی کشور را دگرگون کرد. برنامه اصلاحات ارضی مقدمه یک برنامه اصلاحات جامع‌تر تحت عنوان انقلاب سفید بود که توسط شاه مطرح گردید.

از آن جا که اکثر جمعیت در کشورهای هم‌چون ایران در روستاها می‌زیستند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند مسئله زمین و اصلاحات ارضی همواره در کانون توجه نظریه‌پردازان توسعه قرار داشت. دولت‌مردان آمریکایی توجهی به این امر را موجب گسترش نفوذ کمونیست‌ها در میان دهقانان و بی‌ثباتی سیاسی دولت‌های هم‌پیمان خود می‌دانستند بنابراین اصل چهار ترومن از همان آغاز متوجه اصلاح ساختار کشاورزی و مسائل ارضی کشورهای در حال گذار بود.

در مجموع برنامه اصلاحات ارضی در ایران که به صورت گام به گام و در سه مرحله در سال‌های ۳۹ تا ۱۳۴۸ به اجرا در آمد سرانجام بیش از نیمی از کشاورزان را صاحب زمین کرد و تقریباً همه زمین‌داران بزرگ را از میان برد اما اصلاحات ارضی کار اندکی برای زدودن فقر انجام داد و حداقل ۷۵٪ کشاورزان صاحب زمین، به دلیل کوچکی زمین خود و عدم توانایی در گذران زندگی مجبور به رها کردن آن شدند و عموماً هزینه‌هایی که دولت برای کمک به پیشبرد امر اصلاحات ارضی اختصاص داده بود در محل خود هزینه نشد و در راه اجرای طرح‌های بزرگ آبیاری به کار رفت (گازیوروسکی، ۱۳۷۳:۲۸۳) به علاوه این اصلاحات می‌بایست با برنامه‌های

جنبی مانند تشکیل شرکت‌های تعاونی قدرتمند، ایجاد صنایع کشاورزی در روستاها و تأمین نیاز کشاورزان تکمیل می‌گردید (سالور، ۱۳۷۴:۲۶). اما فقدان این برنامه‌ها موجب شد که در نهایت تولید فراورده‌های کشاورزی در سال‌های بعد با رکود چشمگیر مواجه شود و کشاورزان به عنوان کارگران ساده در بخش خدمات و یا صنعت در شهرها به کار مشغول گردند. در مجموع اصلاحات ارضی ساختار روستاها را به هم ریخت و با مهاجرت روستائیان به شهرها، ساختار شهرها نیز دچار دگرگونی اساسی گردید.

در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ برنامه عمرانی چهارم و پنجم تدوین و اجرا شد که هدف رسمی این برنامه‌ها تسریع رشد اقتصادی بود. افزایش قیمت نفت در اوایل دهه پنجاه طی این سال‌ها حادثه مهمی بود که پیامدهای سرنوشت‌سازی بر تحولات اقتصادی ایران داشت. سازمان اوپک در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) موفق شد برای اولین بار قیمت نفت خام را تعیین کند و قیمت را با ۷۰٪ افزایش پنج دلار در هر بشکه ترقی دهد و چندی بعد در کنفرانس تهران در اقدامی دیگر این قیمت را به یازده دلار در هر بشکه برساند. پس از آن کشورهای صادرکننده نفت مجدداً طی چند مرحله قیمت نفت خام را افزایش دادند که این امر سطح درآمدهای این کشورها را به شدت افزایش داد (سریر و هاتفی، ۱۹:۱۳۶۸).

با افزایش درآمد نفت در سال‌های ۵۲ و ۵۳ که منجر به چهار برابر شدن درآمدهای ارزی در ایران شد شاه به رئیس سازمان برنامه دستور داد که در برنامه پنجم تجدید نظر بسیار زیادی کند (برنامه پنجم عمرانی کشور، ۱:۱۳۵۳).

بررسی تأثیر این تحولات بر بخش‌های مختلف اقتصادی کشور نشان می‌دهد که در اثر این برنامه بخش کشاورزی رو به زوال رفت. صنایع سبک در کشور تشویق گردید و بخش خدمات تقویت شد. جدول زیر در این مورد راهگشاست (رزاقی، ۲۰۶:۱۳۷۱).

سهم بخش‌های مختلف در تولید ناخالص ملی در سال‌های ۴۰ تا ۵۶

سال	کشاورزی	صنایع و معادن	نفت	خدمات	جمع
۱۳۴۰	۲۰	۸/۴۸	۴۲/۹۸	۲۷/۶۲	۱۰

۱۰۰	۴۱/۸۵	۳۴/۷۲	۱۵/۰۷	۸/۲۳	۱۳۵۶
-----	-------	-------	-------	------	------

براساس این جدول - که سهم بخش‌های مختلف را در تولید ناخالص ملی طی سال‌های ۴۰ تا ۵۶ معین می‌کند - سهم کشاورزی طی این سال‌ها در تولید ناخالص ملی به شدت کاهش یافته است. استراتژی صنعتی شدن شتابان برنامه و همچنین اجرای سیاست اصلاحات ارضی دو عامل عمده در کاهش سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی است (عظیمی، ۱۳۷۱: ۲۷۳). مسائل دیگری همچون افزایش واردات محصولات کشاورزی، جذب روستاییان به صنایع در شهرها، بازده ناچیز زمین‌های کوچک تقسیم شده بین دهقانان، گسترش ارتباط روستاییان با شهر و گسترش فرهنگ مصرفی، عوامل مهم دیگری بودند که افول این بخش را تشدید کرد.

در بخش صنعت در این دوران عواید سرشار حاصل از درآمدهای نفتی، تحرکی نسبی به بخش صنعت داد و با سرمایه‌گذاری دولت صنایعی همچون نفت، گاز، پتروشیمی و مجتمع‌های صنعتی در برخی مناطق کشور ایجاد گردید. اما این صنایع علیرغم «سرمایه‌بر» بودن بالا، اشتغال‌زایی بالایی نداشتند. مثلاً در سال ۱۳۴۱ حدود یک میلیون نفر در بخش صنعت که سرمایه‌گذاری در آن حدود شصت و شش میلیارد ریال بود اشتغال داشتند. این تعداد در سال ۵۶ به حدود ۱/۶۸ میلیون نفر رسید در حالی که سرمایه‌گذاری صنعتی کشور به یک هزار و پنج میلیارد ریال رسیده بود (برنامه اول توسعه اقتصادی ...، ج ۲، ۶۶-۶۲). بخش خصوصی نیز به تدریج به سرمایه‌گذاری در صنعت پرداخت اما این سرمایه‌گذاری عمدتاً در صنایع سبک بود.

یکی از دلایل مهم گرایش به صنایع سبک، وابستگی اقتصاد کشور به قیمت نفت و کشش بازار جهانی بود که این امر سرمایه‌گذاران را به سوی فعالیت‌های صنعتی زودبازده و صنایع سبک هدایت می‌کرد. حتی شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه‌گذاران خارجی نیز به سمت تولید کالاهای مصرفی با عمق و سرعت انتقال تکنولوژی پایین گرایش داشتند.

هر چند در این دوران سرمایه‌گذاری در بخش صنعت افزایش یافت بین صنایع سنتی و صنایع جدید، و بین صنایع و کشاورزی، صنایع و معادن ایران پیوندی به وجود نیامد و ارتباط متقابل بخش‌های صنایع سنگین و مصرفی نیز مورد توجه قرار نگرفت (رزاقی، ۱۳۷۱: ۳۶۴) و همواره

تولیدات صنعتی کشورهای خارجی - عمدتاً غربی - جبران کننده این از هم گسیختگی بود. در مجموع علیرغم این تحرکات، صنعتی شدن کشور تحقق نیافت و عدم رشد صادرات غیرنفتی به خوبی نشان دهنده ضعف صنعت کشور است به طوری که در سال ۱۳۴۲ تقریباً ۴/۷٪ کل تولیدات بخش صنعتی کشور صادر می گردید اما در سال ۱۳۵۰ این امر به ۲٪ تقلیل یافت (پروین، ۱۳۷۲: ۲۰). بررسی ترکیب صادرات غیر نفتی در این دوره نشان دهنده اقتصاد غیر صنعتی و سنتی است.

بخش خدماتی یکی دیگر از بخش هایی است که در این مقطع گسترش بالایی یافت شد و در فاصله سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ سهم آن از حدود ۲۸٪ به ۴۰٪ تولید ناخالص ملی افزایش یافت (رزاقی، ۱۳۷۱: ۲۰۶). با توجه به سهم اندک صنعت و کشاورزی این امر بیانگر غیر تولیدی شدن اقتصاد و اتکای بیشتر آن به فعالیت های غیر مؤثر در توسعه کشور است. اصولاً رشد زیربنای اقتصادی در شرایط فقدان رشد تولید داخلی، عملاً تسهیلات برای تولید کنندگان خارجی و گسترش بخش خدمات را تسریع می کند. در این دوره اشتغال در خدمات نیز با افزایش شدید روبرو است به طوری که از ۲۳/۶٪ در سال ۱۳۳۵ به ۳۱٪ در سال ۱۳۵۵ رسید در حالی که در بخش کشاورزی در همین سال ها اشتغال از ۵۶/۳٪ به ۳۴٪ کاهش یافت (همان: ۱۱۷).

از سوی دیگر در این مقطع به دلیل کاهش تولید محصولات کشاورزی و تحول در الگوی مصرف، شاهد افزایش واردات هستیم که تحرک جدی به بخش خدمات می داد. بین سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ این واردات سی و هفت برابر افزایش می یابد در حالی که صادرات غیرنفتی ایران تنها هفت برابر شده است و صادرات اصلی ایران نفت است که درآمد آن هفتاد و یک برابر شده است. به این ترتیب در این دوره از یک سو به تدریج نیازهایی در اثر توسعه در ایران به وجود آمده که حتماً می باید از خارج برطرف شوند و از سوی دیگر اقتصاد کشور توان لازم برای تولید و صادرات مناسب با این واردات را ندارد و عمدتاً واردات کاملاً متکی به درآمد نفتی است به طوری که با کاهش و یا افزایش آن درآمد، شاهد کاهش و یا افزایش واردات هستیم. این امر پیامدهای مهمی را در ساختار اقتصادی کشور و گسترش بخش خدمات بر جای گذاشت.

در این دوره همچنین افزایش بیکاری یکی از شاخص های اقتصاد است. علیرغم وجود سرمایه گذاری های هنگفت زیربنایی، رشد نیروهای مسلح، ایجاد صنایع جدید و رشد ساختمان سازی، در

این دوران بیکاری گسترش می‌یابد زیرا به دلیل وارداتی بودن و سرمایه بر بودن این فعالیت‌ها، عمده آثار اشتغال‌زایی آن‌ها به خارج منتقل شد و در نتیجه با وجود هزینه‌های بسیار، بیکاری گسترش یافت و تعداد بیکاران از صد و پنجاه و هشت هزار نفر در ۱۳۳۵ به نهمصد و شش هزار نفر در ۱۳۵۵ رسید (همان، ۱۰۷).

سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در بخش خدمات و برون‌زایی الگوی توسعه از جمله عوامل این عدم اشتغال محسوب می‌شود. اکثر این بیکاران را مهاجران روستایی به شهرها تشکیل می‌دادند. و این بیکاری در کنار بیکاری پنهان یکی از ویژگی‌های این دوره است.

تورم و گرانی نیز مخصوصاً از اوایل دهه پنجاه یکی از ویژگی‌های دیگر این دوره است. از مهمترین دلایل گرانی مزبور در این سال‌ها می‌توان به رشد شتابان هزینه‌های غیرتولیدی بودجه سالانه، بدون رشد متناسب درآمدهای مالیاتی اشاره کرد. هزینه‌ها در حالی در این سال‌ها به شدت افزایش می‌یابد که تنها ۱۷/۴٪ در سال ۵۶ سهم درآمدهای مالیاتی از کل بودجه است (همان، ۱۳۹). این امر تورم‌زا بودن ساختار درآمدی دولت را در کنار غیرتولیدی بودن هزینه‌های آن نشان می‌دهد، که به افزایش قیمت‌ها و گرانی منجر می‌شود.

در یک ارزیابی کلی باید گفت که اولاً برنامه اقتصادی در ایران در دوره پهلوی دوم با فشار عوامل خارجی و مخصوصاً آمریکاییان مطرح شد و با کمک مالی، فنی و فکری آن‌ها به اجرا درآمد و بنابر این اهداف و جهت‌گیری کلان آن در راستای اهداف و منافع سرمایه‌داری جهانی و متناسب با الگوی مورد نظر امریکا در جهان سوم بعد از جنگ جهانی دوم - به‌منظور حفظ هم‌پیمانان غرب در مقابل کمونیست‌ها - بود. با کمک این الگوی رشد و توسعه اقتصادی، اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری ادغام و بخش خصوصی با خصلت وابستگی به صورت بخشی از سرمایه‌داری جهانی و یا در واقع به صورت کارگزار یا عامل چند ملیت‌ها در داخل کشور درآمد. در مجموع این اقدام‌ها، شیوه تولید را از وضعیت نسبتاً ابتدایی و متکی بر کشاورزی در اوایل دهه ۱۹۵۰ به یک اقتصاد شبه سرمایه‌داری نسبتاً صنعتی متکی بر نفت در دهه ۱۹۷۰ تغییر داد. ثانیاً پیامد تحولات اقتصادی در این دوران به پدیده ناموزونی بین بخش‌های مختلف اقتصادی در کشور انجامید که پیامدهای اجتماعی مهمی را بر جای گذاشت. پدیده ناموزونی به عنوان مهمترین ویژگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی

ایران در این دوره نتیجه توسعه ناموزون و از عوارض وابستگی بود که تجلیات مختلفی همچون گسیختگی^۱، از ریخت افتادگی^۲، نابرابر سازی^۳ را به دنبال داشت (حجاریان، ۱۳۷۲: ۶۳). گسیختگی به این معناست که عناصر و اجزای مختلف یک سیستم (بخش اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و فرهنگی) با یکدیگر پیوندی غیرارگانیک دارند. مهمترین خصوصیت این نوع توسعه آن است که در بعد اقتصادی به جای این که تکامل اقتصادی در خدمت هماهنگی میان بخش‌ها و رشته‌های مختلف اقتصادی در داخل جامعه قرار داشته باشد و از این طریق مهمترین خصوصیت عقب‌ماندگی یعنی تعدد ساختی صورت‌بندی‌های اجتماعی را از بین ببرد به صورت جهشی و ناموزون به عنوان پاسخ مستقیم و عجولانه بحران‌ها و بن‌بست‌ها، از طریق تجارت خارجی و آن هم با دریافت تکنولوژی بسیار پیشرفته از کشورهای مرکزی سرمایه انجام می‌گیرد. این تکامل جهشی خود باعث دومین خصلت ناموزونی یعنی از ریخت افتادگی می‌گردد. از ریخت افتادگی به معنای رشد برخی بخش‌ها و یا رشته‌هایی درون یک بخش در کنار لاغر ماندن بخش‌ها و رشته‌های همجوار دیگر می‌باشد. از سوی دیگر نابرابری نیز یکی دیگر از تجلیات ناموزونی است که بر اساس آن مازاد اقتصادی از دورترین بخش‌های پیرامون به تحت مراکز ستادی متروپل مکیده می‌شود نتیجه این امر، کند شدن و بی‌رمقی، پویا توسعه در کشور وابسته است و این کشورها به علت این وابستگی، عناصر پویای اقتصادی خود را به تدریج از دست می‌دهند و به زایده اقتصاد جهان سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند. و مهمترین کار ویژه آن‌ها، فراهم کردن سرمایه و ثروت بیشتر برای متروپل‌های سرمایه‌داری می‌گردد. با توجه به مباحث مذکور، این نویسندگان در مورد ایران معتقدند که افزایش وابستگی ایران به نظام جهانی و افزایش درآمد نفت مخصوصاً در دوره (۱۳۴۲-۵۷) نقش مهمی در این ناموزونی داشته است. این ناموزونی اقتصادی زمینه را برای ناکارایی سیستم اقتصادی و در نهایت افزایش نارضایتی از وضع موجود فراهم آورد و بر رخداد انقلاب در ایران تأثیر خود را برجای گذاشت.

-
1. Fragmention.
 2. Deformation.
 3. Unequalization.

ساختار فرهنگی و تحولات آن

فرهنگ ایرانی تحت تأثیر معرفت‌شناسی ایرانی است که آن نیز به شدت تحت تأثیر معرفت‌شناسی و اشراقی‌اندیشی شرقی قرار دارد که اعتقاد به ماوراءالطبیعه، اهورامزدا، نیروهای خیر و شر و زندگی آن جهانی نتیجه این معرفت‌شناسی است.

محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانیان و یونانیان به گواهی تاریخ» به بررسی تفاوت معرفت‌شناسی و جهان‌بینی ایران و یونان پرداخته و معتقد است که از همان آغاز ایران بر پایه خدا محوری و یونان ماده محور بوده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۹: ۴۹).

اصولاً آداب و رسوم فرهنگی ایرانیان تجلی این نوع معرفت‌شناسی، جهان‌بینی، انسان‌شناسی و نوع نگرش به نظام سیاسی است که در زبان و ادب فارسی و جشن‌ها و مراسم ملی تجلی یافته است.

با ورود اسلام به ایران، بنیان‌های فکری اسلام با توجه به وحدت درونی ادیان توحیدی، هماهنگی‌های زیادی با بنیان‌های فکری شرقی از جمله ایرانیان داشت و شاید همین هماهنگی عامل مهمی در پذیرش گسترده اسلام در ایران بود. اسلام، فرهنگ عامه، ادبیات و زبان را به صورت نسبی تحت تأثیر قرار داد و نوعی هویت تلفیقی از اسلام و ایران شکل گرفت.

همان طور که ذکر شد مابعدالطبیعه‌گرایی و اشراقی‌گری ایرانی در اسلام مورد تأکید قرار گرفت و اسلام جهانی متشکل از عرصه مادی و معنوی را ترسیم کرد جهانی که برای ایرانیان ناآشنا نبود.

ایرانی مسلمان تلاش کرد تا بعد از پذیرش اسلام ابعاد مختلف زندگی خود را بر اساس این چارچوب جدید معنی کند و به دنبال میزان انطباق و عدم انطباق فرهنگ، آداب و رسوم بومی با اسلام بود داستان‌های مختلفی از برخورد ایرانیان با عقاید گذشته‌شان در کتاب‌های تاریخی نقل شده است که در آن‌ها ارجحیت اعتقادات اسلام بر آداب و رسوم بومی به خوبی به چشم می‌خورد.

اسلامی که از ایران آمد متأثر از دو قرائت مختلف بود یکی قرائت فاتحان که همان قرائت اهل تسنن بود دیگری قرائت علوی و اهل بیت بود که در بخش‌هایی از ایران طرفدار داشت و در اقلیت بود. واقعیت آن بود که روایت اهل تسنن از اسلام که عمدتاً متأثر از قوم‌گرایی عربی بود در طول حاکمیت سیاسی آن‌ها بر ایران، واکنش‌هایی را موجب شد (افتخاری، ۱۳۷۷: ۱۱۶) اما تشیع به دلیل گوهر عقلائی خود مشخصه‌های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخت و محترم شمرد و به آن‌ها محتوا و جهت داد.

در چنین ترکیب و تألیف و پیوندی از خویشاوندی بود که انسان نوین ایرانی هویت یافت (همان: ۱۲۰).
به عقیده برخی محققین برخورد ایران با تمدن غرب عامل سومی را وارد هویت فرهنگی ایرانی کرد که آغازش قرار داد ترکمانچای در تاریخ ۱۸۲۸ میلادی است. ایران با دو قدرت بزرگ استعماری روسیه تزاری و امپراتوری انگلیس در هند همسایه می شود و از این پس با کوله باری از هویت دیرینه خود یک زندگی کم و بیش روستایی و طرز تفکری یکسره سنتی، چشمش به روی جهان دیگری باز و وارد معرکه بین المللی می شود.

گسترش تجدد در ایران تحولات اساسی و مهمی را در زندگی ایرانیان به وجود آورد و تأثیرات خود را به صورت روز افزونی از طریق ارتباطات، اقتصاد، شیوه های زندگی و تکنولوژی بر زندگی آنان تحمیل کرد و در نتیجه آن، مشروطه خواهی، مشارکت سیاسی، پیشرفت صنعتی و رفاه اجتماعی از جمله خواست های ایرانیان گردید و جایگاه خود را در هویت ایرانی باز کرد و به تدریج محوری سه گانه در برابر ایرانیان شکل گرفت که شامل ایران، اسلام و تجدد بود و هویت ایرانی بر پایه این سه محور، شکل جدیدی به خود گرفت (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۹: ۵۰).

اگر این استدلال ها را بپذیریم باید بگوییم فرهنگ ملی در ایران - که یکی از کلیدی ترین عناصر سازنده هویت ایرانی است - به شدت تحت تأثیر سه خرده فرهنگ ایران، اسلام و غرب است که هر سه دارای وجوه مشترک و هسته تلفیقی می باشند که با وجود تأثیرپذیری از مبانی فرهنگی ایران باستان، اسلام و غرب، ماهیت منحصر به فردی نیز دارد یعنی از نظر منطقی، رابطه آن با سه خرده فرهنگ، رابطه عموم و خصوص من وجه و محورش معنویت خواهی، عقل گرایی، و ترقی خواهی است.

در دوران پهلوی ساختار فرهنگی اجتماعی کشور به تدریج به جای تأکید بر نوعی توازن بین مؤلفه های فرهنگی مذکور، به سمت دو قطبی شدن میل پیدا کرد. این روند با تأکید بر قرائت های خاصی از تجدد گرایی و شبه مدرنیسم تشدید شد. در این قرائت خاص از تجدد - که قرائت حاکم در دوران پهلوی اول و دوم محسوب می شد - حذف فرهنگ بومی به عنوان فرهنگ سنتی و جایگزین کردن آن با فرهنگ مدرن و غربی مهمترین اولویت کاری تجدد گرایان محسوب می شد. این گروه با تأکید بر تجربه غرب معتقد بودند که تا فرهنگ تغییر نکند و انسان مدرن شکل نگیرد نمی توان اصلاحات اقتصادی لازم را در جامعه شکل داد این نگرش را با تأثیرپذیری از مکتب مدرنیزاسیون^(۳) در اروپا

و آمریکا، با مخالفت و مبارزه علیه فرهنگ بومی و مذهبی که آن را مهمترین مانع توسعه کشور قلمداد می‌کردند ادامه دادند و تمام تلاش خود را برای حذف آن و جایگزینی با فرهنگ جدید به کار بردند.

بر اساس این نگرش تحول در ارزش‌ها و باورها در جامعه سنتی و جایگزین کردن ارزش‌های نو، عامل اصلی تحول در جوامع سنتی است. بدین منظور آنان معتقد بودند که این ارزش‌های نو و غربی باید از طریق ارتباطات فرهنگی، آموزشی، نهادهای آموزشی جدید، نشریات و رسانه‌های گروهی گسترش یابند و در کنار آن‌ها فرهنگ سنتی و مذهبی این جوامع حذف و یا مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. در این ارتباط طبقه متوسط نوین اجتماعی باید مهمترین حاملان این فرهنگ نو در جامعه باشند. اصولاً این تحولات فرهنگی با توجه به ماهیت تک‌بعدی آن، که نوعی تأکید بر فرهنگ غرب و فرهنگ ایران قبل از اسلام از یک سو و مبارزه یا به انزوا راندن فرهنگ اسلامی از سوی دیگر بود منجر به نوعی ناموزونی فرهنگی گردید که پیامدهایی همچون بحران فرهنگی و بحران هویتی را به دنبال داشت.

به هر حال ساختار فرهنگ ایران که ماهیتی تلفیقی داشت در دوران پهلوی دچار ناموزونی شد و این امر منجر به بحران در ساختار فرهنگی ایران گردید. تأکید بر نوع سیاست‌گذاری تک‌خطی در این دوران با تأکید بر برخی از عناصر فرهنگ بومی و بی‌توجهی به عناصر دیگر، منجر به عدم تعادل فرهنگی در کشور گردید که پیامدهای آن را یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری انقلاب در سال در ایران می‌توان ذکر کرد.

در این دوران، با افزایش یافتن استقلال و قدرت دولت، اقدامات فرهنگی به منظور ایجاد تحول در ارزش‌های جامعه به شدت افزایش یافت و دولت سعی کرد با ترویج ارزش‌هایی همچون ترویج روابط جنسی آزادتر تحت عنوان آزادی زنان، ترویج پوشاک به سبک غربی و ارجحیت دادن به موسیقی و هنر غربی یا غرب‌گرایانه، تغییر در الگوی مصرف و رفع نیازهای جدید طبقه متوسط نوین و ترویج مظاهری که از دید جامعه سنتی فساد نامیده می‌شد به گسترش ارزش‌های غربی در جامعه و تضعیف ارزش‌های سنتی، بومی و مذهبی جامعه پردازد (Hoeyda, 1979:31-32). این روند با اقداماتی همچون حذف قید اسلام در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تغییر تقویم اسلامی و جایگزین کردن تقویم باستانی پارسی، تأکید بر میراث پیش از اسلام مانند جشن‌های تخت‌جمشید

تشدید شد (Ibid) و با اعمال محدودیت‌هایی برای علما و مذهب‌یون ادامه یافت. همچنین به کارگیری نیروهای بهایی، یهودی و افراد لائیک در مصادر قدرت حساسیت علما را نسبت به استحاله فرهنگی جامعه تشدید کرد.

این اقدامات به تدریج پدیده شکاف فزاینده فرهنگی میان ارزش‌ها و عادت‌های اجتماعی بخش نوین و بخش سنتی جامعه را به وجود آورد و باعث بیگانگی و تضاد بین دو نیروی اجتماعی در جامعه شد. به طوری که الگوی مصرف خاص طبقات نوین با الگوی طبقات سنتی متفاوت گردید. این گروه‌های جدید با سفرهای متعدد به خارج، تکلم به چند زبان غربی، تحصیل در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا، استفاده از سرگرمی‌ها و شیوه زندگی متفاوت، استفاده از رفتارهای غیرمتعارف در جامعه سنتی ایران (مانند استفاده از روابط آزادانه زن و مرد، روابط جنسی آزادتر، پوشاک غربی، مصرف نوشابه الکلی، استفاده از موسیقی و هنر غربی، بی‌اعتنایی به ارزش‌های مذهبی) قشر جداگانه‌ای را در کشور تشکیل داده بودند و حکومت نیز آنان را تقویت می‌کرد و اقبال سنتی حکومت را عامل شکل‌گیری این گروه و ترویج رفتارهای آنان می‌دانستند (Ibid).

مبادلات گسترده فرهنگی با کشورهای غربی مخصوصاً آمریکا جایگاه مهمی پیدا کرده بود و سالانه روند مبادله دانشجو، هنرمند و پیوند رسانه‌های دو کشور رو به افزایش و رشد داشت. بر اساس این مبادلات فرهنگی، هزاران آمریکایی روانه ایران شدند. این امر جایگاه مهمی در این تحول فرهنگی در این دوران دارد (Saleh, 1979:135).

در این دوران نفی سنت‌ها و نهادها و ارزش‌های بومی و مذهبی به عنوان ارزش‌های عقب مانده‌ای که سرچشمه حقارت ملی محسوب می‌شدند مورد هدف هواداران مکتب مدرنیزاسیون بود و شاه با حمله به مذهب‌یون آنان را مرتجع و یا مارکسیست اسلامی می‌نامید و مذهب‌یون نیز شاه را به تضعیف اعتقادات اسلامی و اسلام‌زدایی و جایگزینی نوعی غرب‌گرایی با تلفیقی از شوونیسم باستانی متهم می‌کردند.

روند حمله به مذهب با تأسیس حزب رستاخیز تشدید شد. نظریه پردازان حزب ضمن حمله به علما به عنوان مرتجعان قرون وسطایی، تلاش کردند که قرائت دولتی از اسلام را تشویق و ایدئولوژی باستان‌گرایی را جایگزین فرهنگ مذهبی کنند آنان تاریخ شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلام کردند و زنان را به بی‌حجابی در دانشکده‌ها تشویق نمودند بازرسان ویژه‌ای برای بررسی موقوفه‌های مذهبی فرستاده و اعلام کردند که تنها اداره اوقاف مجاز به انتشار کتاب‌های مذهبی است و دانشکده

الهیات دانشگاه تهران را تشویق کردند تا سپاه تازه‌ای تحت عنوان سپاه دین را - که شاه اعلام کرده بود - بنیاد نهاده و گسترش دهد تا برای آموزش اسلام راستین به دهقانان کوشش کنند. این گونه اقدامات قانونی و قضایی دیگری این روند را تسریع می‌کرد (کدی، ۱۳۷۵: ۳۱۰). حزب رستاخیز تلاش می‌نمود تا با تسلط بر اوقاف و تقویت آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتاب‌های مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها برای بدبین کردن دهقانان به مراجع روحانی و سست کردن ارزش‌های مذهب سنتی آنان، این استحاله فرهنگی را تشدید کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۴۶).

حکومت کوشید که کنترل خود را بر روحانیون افزایش داده و با ممانعت از فعالیت بسیاری از مدرسه‌های اسلامی، مساجد و مراکز فرهنگی اسلامی اقدامات آنان را محدود نماید. در مجموع یکی از اولویت‌های مهم حکومت، پیشبرد آداب و سنن غربی و برخی از آداب و سنت‌های ایرانی و نادیده انگاشتن نقش اسلام در ایران بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۳: ۴۰۴). که این اقدامات آن هدف را پوشش می‌داد. آنان مدرن شدن جوامع جهان سوم را عمدتاً در نفی کامل ارزش‌های سنتی و جایگزین کردن ارزش‌های غربی به جای آن‌ها، به عنوان مقدمه هر گونه حرکت برای پیشرفت در این جوامع، ترویج می‌نمودند.

به هر حال در مجموع در اثر این تحولات فرهنگی و اجتماعی، جامعه ایران همچون بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم دچار نوعی ناموزونی در ساختار فرهنگی و اجتماعی شد که این امر با توجه به ساختار فرهنگی کشور، بحران هویت را تشدید کرد و تضادها و تعارضات مختلف را در صحنه اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد که این تعارضات در نهایت زمینه را برای نقش‌آفرینی عوامل ارادی و اراده کارگزاران انقلاب^۱ فراهم آورد و رهبران انقلاب موفق شدند در آن شرایط به ترویج ایدئولوژی انقلاب بپردازند و بسیج ناراضیان از وضع موجود را دامن بزنند.

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی علل ساختاری رخداد انقلاب در ایران که در واقع علل دراز مدت مؤثر بر

1. Agent.

وقوع آن است پرداخت و تلاش کرد تا به این سؤالات پاسخ به دهد که عوامل ساختاری مؤثر بر رخداد انقلاب در ایران چه عواملی بودند؟ و هر یک چگونه بر رخداد انقلاب در ایران تأثیر گذار بوده‌اند؟

برای پاسخ دادن به این سؤالات به بررسی تحولات ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوران تاریخی معاصر پرداخته شد و با روشی توصیفی تحلیلی، پیامد تحولات این ساختارها در ایجاد عدم تعادل و در نهایت انقلاب مورد تحلیل گرفت.

بر اساس مطالب این مقاله، در سال‌های قبل انقلاب، در حوزه سیاسی، سطح پایین نهادمندی سیاسی و ماهیت شدیداً شخصی قدرت سیاسی و انحصاری سیاسی و گسترش روابط غیررسمی در صحنه سیاسی کشور و خاصه بخشی^۱ از جمله ویژگی‌های اصلی حوزه سیاسی در ایران محسوب می‌شود که نشان از مستثنی شدن حوزه سیاسی از هرگونه تحول و اصلاحات داشت. این وضعیت آسیب‌پذیری رژیم و عدم تعادل در حوزه سیاسی و مشارکت نداشتن سیاسی نخبگان را به دنبال داشت. این وضعیت شرایط را برای بی‌ثباتی وضع موجود و زمینه‌سازی رخداد انقلاب موجب گردید.

در حوزه اقتصادی و اجتماعی نیز پدیده ناموزونی به عنوان مهمترین ویژگی اقتصادی و اجتماعی این دوران محسوب می‌شود که در واقع از عوارض وابستگی بود و تجلیات مختلفی همچون گسیختگی، از ریخت افتادگی و نابرابری را به دنبال داشت که این وضعیت زمینه افزایش نارضایتی از وضع موجود را تشدید کرد و در زمینه‌سازی برای رخداد انقلاب در ایران تأثیر خود را برجای گذاشت. در حوزه فرهنگی نیز توازن فرهنگی کشور که تحت تأثیر سه خرده فرهنگ شامل ایران، اسلام و تجدد سازماندهی شده بود به هم خورد و ساختار فرهنگی کشور از این توازن سه وجهی فاصله گرفت. نتیجه آن نوعی ناموزونی فرهنگی بود که این وضعیت بحران هویت فرهنگی در کشور را تشدید کرد و تضادهای تعارضات مهمی را به وجود آورد و زمینه‌ساز نقش آفرینی عوامل ارادی و کارگزار انقلاب برای ترویج ایدئولوژی انقلاب و بسیج ناراضیان از وضع موجود شد.

1. Patronage.

در واقع همان‌طور که در ابتدای این مقاله اشاره شد، وجه مشترک پیامدهای این تحولات ساختاری در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، زمینه‌سازی برای ایجاد نوعی ناموزونی و عدم تعادل در جامعه پیش از انقلاب بود که این عدم تعادل‌ها موجب تقویت گسستگی و فروپاشی نظم اجتماعی موجود گردید و در واقع این عدم تعادل‌ها در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی زمینه را برای عدم تعادل اجتماعی و تضعیف نظم موجود و تقویت نیروهای مخالف فراهم آورد و در این بستر و شیارهایی که به وسیله عوامل ساختاری به وجود آمده بود عوامل ارادی و کارگزاران انقلاب موفق شدند تا با بهره‌گیری مناسب به بسیج ناراضیان از وضعیت نامتعادل موجود بپردازند و زمینه انقلاب و دگرگونی در وضع موجود را فراهم آورند. می‌توان گفت علل ارادی و کوتاه مدت انقلاب، بدون وجود این تحولات ساختاری و دراز مدت قادر به تدارک پروژه انقلاب نبودند.

پی‌نوشت

۱. ر. ک: دانشجویان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، ج ۷، تهران، بی‌نا، بی‌تا، صص ۱۲۷-۱۰۳
۲. برنامه عمرانی اول در سال‌های قبل از کودتا طراحی و اجرا شد.
۳. برای آشنایی با مدرنیزاسیون»، ر. ک:

- Alvin, so social chang.
- Andrew, web & ter. Introduction.

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶) ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، نشر قدس
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۹) ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟، تهران، شرکت سهامی انتشار
- افتخاری، محمودرضا (۱۳۷۷) اسلام و ایران، تهران، انتشارات رسالت قلم
- برنامه اول توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۶۶)، ج ۲
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴) انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، دانشگاه تهران
- پروین، سهیلا (۱۳۷۲) زمینه اقتصادی فقر در ایران، رساله دکتری رشته اقتصاد
- جانفوران، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی
- حجاریان، سعید (زمستان ۱۳۷۲) «ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی» فصلنامه راهبرد، ش ۲
- دانشجویان پیرو خط امام (بی تا) اسناد لانه جاسوسی، تهران، بی تا
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۱) اقتصاد ایران، تهران، نشر نی، چاپ سوم
- سازمان برنامه و بودجه، برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدید نظر شده)، مرداد ۵۳
- سالور، عباس، «رئیس پیشین سازمان اصلاحات ارضی» فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س، ش ۴، زمستان ۷۴
- سریر، محمد و مرتضی هاتفی (۱۳۶۸) اوپک و دیدگاههای آینده، تهران، انتشارات وزارت خارجه
- عظیمی، حسین (۱۳۷۱) مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، تهران، نشر نی
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۳) دیپلماسی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، نشر رشاء
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۲) انقلاب ایران به روایت بی بی سی، تهران، طرح نو
- Baldwin, Gebrge B. (1967) Planning and Development in Iran, Baltimore, John Hopkins, Press
- Binder, Leonard (1962) Iran, Political Development in a Changing Society, Berkely and Los Angeles: Univ. of California Press
- Hoveyda, Fereydon (1979) The Fall of the Shah, New York, Wyngham
- Johnson, C. (1964) Revolution and the social system, stanford
- Pasha Saleh, Ali (1979) Cultural Ties Between Iran and The U.S, Tehran, n.p
- Razavi, Hossein (1984) The Political Environment of Economic Planning in Iran 1971-

1983, Boulder, Colorado, Westview

Rostow, W.W. (1960) *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*,
Cambridge University Press

So, Alvin (1990) *Social Change and Development*, SAGE Publication Inc

U.S. Aid Mission to Iran (1966) *Summary Highlights of A.I.D. Economic Assistance
Activities in Iran*

Zonis, Marvin (1971) *The Political Elite & Iran*, Princeton, N.J. Princeton University, Press